

عطف

رمان به‌مثابه تازیانه

● **شرق**: «کوچه‌ها، مثل پاهای اختاپوسی وحشتناک، او را به همدیگر پرتاب می‌کردند. او را هر‌کوچه‌ای به کوچه‌ای دیگر چون خود می‌سپرد. کوچه‌ها توی هم می‌رفتند، منشعب و تنگ می‌شدند و دور خود می‌چرخیدند. منظره‌ها تکرار می‌شد. خانه‌ها را دیوارهایی به‌هم‌پیوسته بود. برخی درها پابرنه بودند و برخی دیگر یادی داشتند و شناسیل با رنگ‌های غمباری رنگ شده بود شبیهی فضای دسته‌های عزاداری، کودکامی می‌دویدند و گریه‌هایی ول می‌گشتند و پیروزنایی بدقلق بودند که صدایشان از کثرت استفاده دیگر درمی‌آمد.» این آغاز رمانی است با عنوان «پنج صدا» از غائب طعمه فرمان، نویسنده قرن بیستمی عراق که با ترجمه موسی اسوار در نشر هرمس منتشر شده است. غائب طعمه فرمان از نویسندگان برجسته ادبیات عرب است که پیش‌تر هم در ایران شناخته می‌شد و موسی اسوار نیز قبل از این کتاب دیگری از او را با عنوان «سایه‌هایی بر پنجره» به فارسی ترجمه کرده بود.

«پنج صدا» دومین رمان مشهور این نویسنده عراقی است که با انتشار آن به عنوان یکی از مهم‌ترین رمان نویسان ادبیات عرب جایگاهی تثبیت‌شده به دست آورد. پیش از انتشار این رمان، غالب طعمه فرمان در سال ۱۹۶۶ رمانی با عنوان «درخت نخل و همسایه‌ها» منتشر کرده بود که این رمانی جزائز اهمیت است. مترجم کتاب در بخشی از پیشگفتارش، وجه شاخص آثار این نویسنده را انتخاب «موضوعات و شخصیت‌ها از متن واقعیت و حیات اجتماعی مردم در ادوار مختلف از تاریخ معاصر عراق» دانسته است. خود نویسنده در جایی گفته است که «من در آثار خود برآتم که دوره‌ای تاریخی و اجتماعی را بازتاب دهم و سعی می‌کنم نمونه‌های مشخصی از دوره‌ای مشخص انتخاب کنم». در آثار او ردی پررنگ از زندگی خود او نیز وجود دارد. آن‌طورکه مترجم کتاب توضیح داده است، وقایع «پنج صدا» در عراق پیش از انقلاب ۱۴ جولای ۱۹۵۸ و در سال‌های بازپسین سلطنت و حکومت دست‌نشانندگان انگلیس، شکل می‌گیرد: «موضوع و دستمایه اثر وضع روشنفکران در آن برهه است و از این طریق تصویر دامنه‌دار و هنرمندانه‌ای از حیات عراق در دهه پنجاه میلادی ارائه می‌شود. در ساختار این اثر، نویسنده فرم هنری متفاوتی اختیار کرده که یادآور چندصدایی در موسیقی است. هریک از فصول صدایی مستقل است اما این صداها، جای‌جای، با هم نیز تداخل دارند و با این شیوه، هنر باز نویسنده در ترسیم بس واقع‌بینانه شخصیت‌ها و تحلیل دقیق روان‌شناختی آنها جلوه‌گری می‌کند.» همان‌طورکه اشاره شد «پنج صدا» پس از انتشار با استقبال بسیاری روبه‌رو شد. غسان کنفانی، دیگر چهره شاخص ادبیات عرب، در متنی نوشته‌شده که از این رمان می‌توان به جای تازیانه هم استفاده کرد. کنفانی در بخشی از متنش نوشته: «از نخستین سطر این رمان… احساس کردم در میان انگلستان مردی پراستعداد سیر می‌کنم. مرا تا اعماق عراق و اعماق مردمش به سفر برد و ارزش و معنای آثار معاصر را در آن دیار که همیشه در پدیدآوردن ادب هنرمندانه پیشگام بوده است، به آن بازگرداند و چیزی به من ارزانی کرد که دائم در جست‌وجوی آن بودم و نمی‌یافتم! درباره پنج صدا، این رمان درخشان، توان گفت که به چیزی ممتاز است که به ندرت می‌توان در رمان معاصر عربی یافت و آن هوشمندی است. نویسنده باهوش است و ازاین‌رو قهرمان‌هایش واقعی و هوشمندند و از همان آغاز، با گام‌هایی عمیق و سنجیده، به سوی مداری واقعی پیش می‌روند. خواننده می‌تواند این هوشمندی را در هر سطر لمس کند: در گفت‌ووها، در توصیفات، در ورود به عمق احساسات و عواطف بشری، در چیره‌دستی در ترسیم شخصیت و هدایت وقایع و از همه مهم‌تر، در شناخت فضایی که وقایع رخ کرد و در متن روی می‌دهند و درک زرفزاهای این فضا و نیروهایی که آن را به حرکت درمی‌آورند و آن را در نهایت متبلور و ساخته و پرداخته می‌کنند.» کنفانی می‌گوید از این «هوشمندی» در اغلب آثار داستانی معاصر عرب ردی نمی‌توان یافت. در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم: «با صداهایی نامهمز که از پشت برده بلند می‌شد، از خواب قیلوله بیدار شد. بدنش را به آرنج تکیه داد و بلافاصله متوجه شد قشری چرب از عرق بز تشن نشسته است. در ظلمت مایل به سبز به میزب که پیش از خواب پتکه برقی را روی آن گذاشته بود نگاه کرد و پتکه را ندید. آن را به سمت دیگر برده برده بودند. برای آنها مهم نبود که او همه املاح بدن را به صورت عرق از تن خارج کند یا در گرما بریان شود. مهم این بود که تن و بدن آنها خنک و خنک بماند. یاها را از لبه تختخواب آویزان کرد و عرقش را با دستمال بزدی پاک کرد. سعی کرد به حرف‌های آنها گوش دهد تا ببیند چه چیزی آنها را به ستوه آورده که این‌طور برانگیخته صحبت می‌کنند. آیا به علت است که دولت مجلس را تعطیل کرده و شیخ نوری السعید بر بغداد سنگینی می‌کرد؟»

پنج صدا

● **شرق**: «کوچه‌ها، مثل پاهای اختاپوسی وحشتناک، او را به همدیگر پرتاب می‌کردند. او را هر‌کوچه‌ای به کوچه‌ای دیگر چون خود می‌سپرد. کوچه‌ها توی هم می‌رفتند، منشعب و تنگ می‌شدند و دور خود می‌چرخیدند. منظره‌ها تکرار می‌شد. خانه‌ها را دیوارهایی به‌هم‌پیوسته بود. برخی درها پابرنه بودند و برخی دیگر یادی داشتند و شناسیل با رنگ‌های غمباری رنگ شده بود شبیهی فضای دسته‌های عزاداری، کودکامی می‌دویدند و گریه‌هایی ول می‌گشتند و پیروزنایی بدقلق بودند که صدایشان از کثرت استفاده دیگر درمی‌آمد.» این آغاز رمانی است با عنوان «پنج صدا» از غائب طعمه فرمان، نویسنده قرن بیستمی عراق که با ترجمه موسی اسوار در نشر هرمس منتشر شده بود.

پنج صدا

● **شرق**: «کوچه‌ها، مثل پاهای اختاپوسی وحشتناک، او را به همدیگر پرتاب می‌کردند. او را هر‌کوچه‌ای به کوچه‌ای دیگر چون خود می‌سپرد. کوچه‌ها توی هم می‌رفتند، منشعب و تنگ می‌شدند و دور خود می‌چرخیدند. منظره‌ها تکرار می‌شد. خانه‌ها را دیوارهایی به‌هم‌پیوسته بود. برخی درها پابرنه بودند و برخی دیگر یادی داشتند و شناسیل با رنگ‌های غمباری رنگ شده بود شبیهی فضای دسته‌های عزاداری، کودکامی می‌دویدند و گریه‌هایی ول می‌گشتند و پیروزنایی بدقلق بودند که صدایشان از کثرت استفاده دیگر درمی‌آمد.» این آغاز رمانی است با عنوان «پنج صدا» از غائب طعمه فرمان، نویسنده قرن بیستمی عراق که با ترجمه موسی اسوار در نشر هرمس منتشر شده بود.



نادر شهریوری (مدقی)

«از دیوار پایین آمد. راه خاکی را پیش گرفت، راهی مانند همه راه‌ها، مرده‌کشی از شهر می‌آمد مانند همه مرده‌کش‌های جهان. باز هم رفت، دور شد، مانند همه رفتن‌هایی که رفته بود ولی این بار برگشت پشت سرش را نگاهی کرد.»^۱ «سنگ سیاه» با این جملات به پایان می‌رسد، این چند جمله به تنهایی بیانگر جهان داستانی محمدرضا صفدری است. داستان نسیب میان دنیای درون و واقعیت بیرون می‌گردد. اما جنوبی که صفدری از آن می‌گوید چیزی بیشتر از جنوب است، همه جهان را دربر می‌گیرد. صفدری از انسان‌ها، رنج‌ها و ناگامی‌ها، آرزوها و حسرت‌های مردمش می‌گوید اما این آرزوها و ناگامی‌های همه انسان‌های روی زمین است. صفدری جهان را با تمام بزرگی و تنوع توانایی‌های نویسنده در بیان مکنونات درونی، رنج‌ها و آرزوهای شخصیت‌های داستانی را کوتاه خود جای می‌دهد.

داستان «سنگ سیاه» درباره عبدالله، مردی اهل جنوب است که برای زندگی بهتر و درآمد بیشتر به کویت می‌رود. کویت در زمان روایت ماجرا جایی است که بیشتر به آنجا می‌رفتند تا با کار و درآمد بیشتر زندگی‌شان را رونق دهند. «روزی که آمده بود، بیست و دو سالش بود. گفته بود: پنج سال می‌مانم برای خودم کسی می‌شوم. دست و دل که خوش نبود، دست یاری نمی‌کرد.»^۲ زندگی در کویت با انوده و دلتنگی سپری می‌شود. او نه میلی به ماندن دارد و نه رویی برای بازگشت. تا آنکه از مرگ فرزندش ناخبر می‌شود و این‌بار دیگر تصمیم به برگشتن می‌گیرد تا شاید از «خود» و «زندگی» اش نشانی پیدا کند، اما هنگامی که به روستای زادگاهش بازمی‌گردد، هیچ نشانی از خانه و کاشانه‌ای که تمام ذهنش را به خود مشغول کرده بود پیدا نمی‌کند. او را به جا نمی‌آورند و اثری از خود و خانه‌اش پیدا نمی‌کند. «در روشنائی فانوس، سایه نخلی روی دیوار شکسته بود مانند همه سایه‌های دیگر. در درگاه آن خانه زنی نشسته بود که مانند هیچ زن دیگری نبود».^۳

داستان «با شب یکشنبه» زندگی کارگری فصلی است که روزمزد کار می‌کند. روزها سر خیابان می‌ایستد تا او را برای کاری بخواهند. نقص جسمانی و پریدگی دست و شانه‌اش گاه باعث می‌شود شانس کار را از دست بدهد. «سر خیابان را می‌کشیدم پایین که شانام نلرزد. یک روز لنگر خورد و کار از آن دست دادم. یکی دیگر را به جابم بردند، من ماندم سر جابم تا کسی از دور بگذرد صدایم کند. اول از دور نگاه‌نگاه می‌کردند و ما از لب جوی آب نیم‌خیز می‌شدیم. بخت کسی بلند بود که دستی از پشت سر بنشیند روی شانه‌اش: تو بیا، این خواب خوشی بود که کم پیش می‌آمد».^۴ داستان کوتاه «با شب یکشنبه» تک‌گویی یا مونولوگ است، موضوع مونولوگ به خود راوی و اتفاقات بیرومنش برمی‌گردد. راوی کارگر



مروری بر کتاب شعر «وست‌وود» سینا سنجری

ما به اشیا اعتماد داشتیم



شکل‌های زندگی: محمدرضا صفدری و داستان‌نمایش

جهان به روایت داستان

روزمزدی است که نقص جسمانی دارد، علیل‌بودنش او را حساس‌تر کرده تا بدان اندازه که هر اتفاق یا موضوعی ولو بی‌اهمیت، او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هر اتفاق کوچکی را تجزیه و تحلیل می‌کند. از این نظر به یک نویسنده یا روان‌گاو و شاعر بیشتری دارد تا کارگری روزمزد. درون‌گرایی راوی به حدی است که درباره هر موضوع مانند جابه‌جایی مثلا چند تکه اثاثیه می‌تواند داستانی بلند سر هم کند. «آن یکی لنگ‌اش هم اندازه همین بود. بد‌دست بود. خسته خسته هم نشده بودیم، راه‌پله هم تنگ‌تر نشده بود اما بازی درمی‌آورد. یک سرش توی بغلم ماند و یک سرش به دست همکارم که روی پله بالایی ایستاده بود. می‌ترسیدم زخم بشود، از اول هم پای درخت ایستاده بود‌ندش. نمی‌دانم که چه شد اول تشک‌ها و چیزهای دیگر را کشاندم بالا و این کم‌داند».^۵

علیل‌بودن راوی او را درون‌گرا کرده و به همان اندازه «خودروان‌گاوی‌اش» را تشدید یا چنان‌که گفته شد خود را به موضوعی برای خود بدل کرده است. درباره خود می‌گوید: «توی چشم‌هایم چیزی بود که پسم می‌زدند.»^۶ زندگی‌اش خنده‌ای خرابه است که در آنجا با کارگرانی روزمزد مانند خود شب را به صبح می‌رساند. رفتار نامتعارفش او را نزد کارگران منزوی می‌کند اما خود او هم علاقه‌ای

ناگزیر دیگری نیز دارد و آن انزوا و تنهایی است. باقی‌ماندن در عرصه درون، آدمی را به عرصه خیال می‌کشاند. خیال‌های راوی «با شب یکشنبه»، شبیه به هذیان‌های راوی «یوف کور» است، اما هذیان‌های «با شب یکشنبه» واقعی‌تر است، زیرا او رابطه خود با دنیای بیرون را قطع نکرده است. زباله‌گردی کاری است که وی را به دنیای بیرون پیوند می‌زند. راوی درون‌گرای «با شب یکشنبه» اگرچه گرفتار اوهام و تخیلات خود است و حتی تلاش می‌کند که زباله‌گردی را به پدیدهای زیبایی‌شناسانه بدل کند اما تخیلات او همگام یا به موازات آنچه واقعی است رخ می‌دهد. در این داستان و اساسا در داستان‌های صفدری نسیب میان دنیای درون و واقعیت بیرون منجر به فضایی پرابهام می‌شود که طی آن مرزهای واقعیت و تخیل مخدوش می‌شود. خواننده با خواندن آثار صفدری گمان می‌برد با متنی سروکار پیدا کرده است درحالی‌که داستان‌های صفدری در فضایی کاملا ملموس رخ می‌دهد. استفاده از بزرگی و تنوع توانایی‌های نویسنده در بیان مکنونات درونی، رنج‌ها و آرزوهای شخصیت‌های داستانی را افزایش می‌دهد.

صفدری به مونولوگ‌نویسی علاقه‌مند است و این سبک نوشتن جزء اولین تجربه‌های داستانی‌اش به شمار می‌رود. داستان «سیاسینو» به‌صورت مونولوگ روایت می‌شود. راوی رنج‌ها و زخم‌هایی که مثل خوره و در انزوا روحش را می‌خورد این بار با مخاطبی که او را تو خطاب می‌کند در میان می‌گذارد. مضمون داستان به موضوع همواره تازه فقر، نداری و پیامدهای آن برمی‌گردد. داستان با حادثه‌ای شروع می‌شود که حادثه به معنای «رویداد» نیست، بلکه مسئله‌ای طبیعی است که به موضوعی اجتماعی گره می‌خورد و آن جسد ورم‌کرده - مرگ- پدری است که از دریا بالا می‌آید و این‌ا آغاز خانه‌دوشی با تمامی حواشی آن است. مادر مجبور به دست‌فروشی می‌شود تا شکم خود و بچه‌هایش را سیر کند، «مادر شیب‌ها بالا پخت می‌کند و صبح تو خیابان می‌فروشد، اگر یادت باشد نگاه دریده شاگرد شوفاخ گل‌های آفتابگردان باشد».^۷

صفدری داستان‌هایی می‌نویسد که در آن واقعیت بیرون و دنیای درون با یکدیگر هماهنگ‌اند و محرک داستان‌هایش می‌شوند تا متن در جنبر و واقعییت بیرون یا انتزاع درون متوقف نماند. راوی «با شب یکشنبه» درونی غنی و گسترده دارد. او می‌کوشد به کمک دنیای درون از سردی خشونت بیرون بگاهد و همچنین راهی برای گریز از حل‌شدن در واقعیت پیدا کند. طبیعی که نتوانند خود را در پیرون خالی کنند رو به درون می‌آورند. این همان چیزی است که به فرایند درونیده‌شدن انسان منتهی می‌شود، چیزی که نیچه آن را اخلاق بردگان می‌نامد. راوی نمونه‌ای از اخلاق بردگی است، کارگران روزمزد دیگر نیز چنین‌اند اما آنها در واقعیت بیرونی حل شده‌اند و فی الواقع بخشی از واقعیت فی نفسه شده‌اند درحالی‌که راوی میان خود و واقعیت مرزی قائل می‌شود و به همین دلیل در موقعیتی ولو اندک بالاتر از بقیه قرار می‌گیرد، زیرا می‌تواند تجزیه و تحلیل کند. «درونیده‌شدن» پیامدهای



پی‌نوشت‌ها

۱. ۲. ۳. «سنگ سیاه»، محمدرضا صفدری

۴. ۵. ۶. ۷. «با شب یکشنبه»، محمدرضا صفدری
۸. «سیاسینو»، محمدرضا صفدری
افراد خانه و به‌یادآوردن اشیا وجود دارد. لیکن در کلمه وانهاده، رهاکردن، به حال خود گذاشتن و واماندگی و فرسودگی وجود دارد.
وی می‌توان درموردش عبارت او را به کار گرفت: «مراقبه در زمان، مکاشفه در مکان». هر واحد عنصر و یا جسمی که فضا را اشغال کرده باشد، «شیء» نامیده می‌شود و شیء، نیازمند مکان است تا استقرار یابد. شاعر با ادغام و ترکیب این دو (مکان و فضا) در چهار سطر آغازین خواننده را وارد فضای شعر می‌کند. در واقع معماری مکان از یک سسو و شکل و هندسه اشیا از دیگر سو. ایجاد چنین وضعیتی در منظومه‌ها نادر است. قدرت و تسلطی گران‌سنگ می‌باید تا چنین آغازی تجلی‌ظهور یابد.

در سطر پنجم با اما و اگری روبه‌رو می‌شویم. «اما به هر روی» عبارتی ساده و عامیانه که ناشی از گفتار روزانه است. با این سطر آن فضای گسترده چهار سطر آغازین شکسته می‌شود. گویی اتفاقی رخ داده یا خواهد داد که تو باید فقط به آن توجه کنی. در واقع شگرد نویی به کار رفته تا از کل به جزء برسی که می‌رسی و آن تأمل در گلی زرد است. «تامل از حدود خیرگی در گلی زردرنگ». خرده‌روایت بر آن منظر و ساحت کلان آغاز می‌شود. شگردی بر سن شگفت و قدرتمند، با کمترین واژه: تامل، حدود، خیرگی و گل زردرنگ. نام گل چیست؟ مهم نیست. رنگ است که خودنمایی می‌کند، «که از انبوه اشیای وانهاده سر برآورده است/ فراتر نمی‌رود». توقف در یک شیئی. حال شاهد ورود و حضور اشیا هستیم. گلی که از انبوه اشیا سر برآورده. مکان اشیا کجاست؟ در خانه‌ای که سقف آن از هم گسیخته و باران در آن نفوذ کرده و موج رشد گل شده است. همین‌جا باید به کلمه «وانهاده» توجه داشت. شاعر نگفته به‌جائمانده، فراموش‌شده و… چون در این کلمات امکان بازگشت



وست‌وود

سینا سنجری

نشر حکمت کلمه

افراد خانه و به‌یادآوردن اشیا وجود دارد. لیکن در کلمه وانهاده، رهاکردن، به حال خود گذاشتن و واماندگی و فرسودگی وجود دارد.

وی می‌توان درموردش عبارت او را به کار گرفت: «مراقبه در زمان، مکاشفه در مکان». هر واحد عنصر و یا جسمی که فضا را اشغال کرده باشد، «شیء» نامیده می‌شود و شیء، نیازمند مکان است تا استقرار یابد. شاعر با ادغام و ترکیب این دو (مکان و فضا) در چهار سطر آغازین خواننده را وارد فضای شعر می‌کند. در واقع معماری مکان از یک سسو و شکل و هندسه اشیا از دیگر سو. ایجاد چنین وضعیتی در منظومه‌ها نادر است. قدرت و تسلطی گران‌سنگ می‌باید تا چنین آغازی تجلی‌ظهور یابد.

در سطر پنجم با اما و اگری روبه‌رو می‌شویم. «اما به هر روی» عبارتی ساده و عامیانه که ناشی از گفتار روزانه است. با این سطر آن فضای گسترده چهار سطر آغازین شکسته می‌شود. گویی اتفاقی رخ داده یا خواهد داد که تو باید فقط به آن توجه کنی. در واقع شگرد نویی به کار رفته تا از کل به جزء برسی که می‌رسی و آن تأمل در گلی زرد است. «تامل از حدود خیرگی در گلی زردرنگ». خرده‌روایت بر آن منظر و ساحت کلان آغاز می‌شود. شگردی بر سن شگفت و قدرتمند، با کمترین واژه: تامل، حدود، خیرگی و گل زردرنگ. نام گل چیست؟ مهم نیست. رنگ است که خودنمایی می‌کند، «که از انبوه اشیای وانهاده سر برآورده است/ فراتر نمی‌رود». توقف در یک شیئی. حال شاهد ورود و حضور اشیا هستیم. گلی که از انبوه اشیا سر برآورده. مکان اشیا کجاست؟ در خانه‌ای که سقف آن از هم گسیخته و باران در آن نفوذ کرده و موج رشد گل شده است. همین‌جا باید به کلمه «وانهاده» توجه داشت. شاعر نگفته به‌جائمانده، فراموش‌شده و… چون در این کلمات امکان بازگشت

از این پس داستان آدم‌ها و اشیا و مکان‌ها و خاطرات جاری در وست‌وود آغاز می‌شود. اکنون کلمات هم به یاری راوی و اشیا آمده‌اند تا هر آنچه بر در وست‌وود گذشته، به تصویر کشیده شود.

اصولاً در صفحه ۷

مروار

قطارهای در انتظار

● **هاکوب کاراپنتس** از نویسندگان شناخته‌شده ارمنی‌تبار ایرانی است که در فرم‌های مختلف نوشتاری آثاری منتشر کرده است. به تازگی کتابی با عنوان «یک انسان و یک سرزمین» با انتخاب و ترجمه آرمنوش آراکلیان در نشر کتاب سینک منتشر شده که شامل دوازده داستان کوتاه و چند گفتار از کاراپنتس است. کاراپنتس در سال‌های فعالیتش در زمینه‌های شعر، رمان و داستان، نمایش‌نامه و نقد ادبی آثاری منتشر کرد و با نشریات مختلف ارمنی و انگلیسی‌زبان هم همکاری داشت. مترجم کتاب در بخشی از یادداشت ابتدایی‌اش درباره آثار کاراپنتس نوشته: «مهارت او، بیش از توصیف مکان‌ها یا طبیعت، از وصف آدم‌هاست، شخصیت‌های داستان‌هایش زنده و ملموس‌اند و از مقررات دنیای اطرافشان پیروی نمی‌کنند. کاراپنتس روح انسان‌ها را می‌کاود و آدم‌ها را در موشکافانه تجزیه و تحلیل می‌کند. آدم‌هایی که در مسیر زندگی اغلب تنها هستند. ارمنیان نازارام و سرگردانی که در دنیا پراکنده‌اند، هیچ‌کجا آرام ندارند و همواره خواهان کشف جایگاه و هویتشان هستند…

بین نویسندگان معاصر ارمنی، او سبکی نوو و دیدگاهی نو عرضه کرد. سبکش، ترکیبی از سبک‌های ادبی واقع‌گرا و نوگرا است. کاراپنتس از قواعد معمول، تبعیت نمی‌کند، ساده‌نویس نیست، با اینکه کلمات دشوار به کار نمی‌برد. ساده‌نویس نیست، خود را در داستان‌نویسی دارد؛ بازی با کلمات، به‌کاربردن عبارات چندپهللو، گاهی پیچیده، گاهی اندکی شاعرانه، در بعضی متون، جملات پیایی، بدون هیچ نقطه‌گذاری، بدون استفاده از بندهای مرسوم، بدون فاصله، متناسب با جریان سریع و شتابناک زندگی. همین سبک، به آثار او مشخص می‌دهد و نثرش را را نثر دیگران متمایز می‌کند. کاراپنتس، ذهنیات وسیع و افکار پراشوبش را به همان سرعتی که در ذهنش سیلان دارند، عیناً روی کاغذ می‌آورد. داستانش را خلق می‌کند و خواننده را با خود می‌برد، همان شیوه‌ای که به جریان سیال ذهن نام مشهور است.» در بخشی از یکی از داستان‌های کتاب با عنوان «در نیمه‌راه» می‌خوانیم: «انگار سالیان متمادی، در انتظار همین لحظه بودم. زمین، روده‌هایش را بیرون ریخته و بر صخره‌ای بزرگ، در روزگار کهن، آن خانه را ساخته است. در واقع، خانه نیست بلکه توده عیوس آدم‌ها و دیوارهای بی‌شکل است، نشسته بر ارتفاعات جنگلی، در تنهایی مفرط، واهی و نامهربان، اگر رنگ‌های غنی پاییزی کنتیکت را در نظر بگیریم، من آنجا را هرگز پیدا نمی‌کردم، اگر راهم را کم نکرده بودم. اختیارم را به اتومبیل داده بودم، راضی از پیشامدم، در آغوش تپه‌های شمال غربی ایالت افتاده بودم و رفته‌رفته فرسار تمدن را حس می‌کردم. در سربالایی جاده پیچ‌درپیچ روستایی، در نقطه‌ای، یک علامت چوبی کدر عقربه‌ای‌اشکالی، در چشمم خورد. روی آن نوشته بود: موزه فرهنگی ارمنی. مسیر اتوموبیل را کج کردم، کسورپراه خاکی و خارزار را در پیش گرفتم، سپس از دهلیز درختان عبور کردم تا به صخره‌ای بزرگ رسیدم و ایستادم. جلوتر، راهی دیگر نبود. بعد از نابودی قبیله الگون‌کوین سرخ‌پوستان، لاید من دومین آدمی بودم که با در این محل می‌گذاشت، جایی که زمانی مقدس بوده. انگار هر لحظه، از اعماق تاریک جنگل، باید رگبار نیزه‌ها بر سرم فرود می‌آمد. ولی در عوض، سایه‌ای جلوی خانه پدیدار شد، صداهایی نامفهوم درآورد و به سرعت بز کوهی، جست‌وخیزکنان از پله‌های سنگی پایین دوید و در برابر ایستاد.»

کمی پیش‌تر کتاب دیگری هم با انتخاب و ترجمه آرمنوش آراکلیان در نشر کتاب سیامک منتشر شده بود که کزیده‌ای از ترانه‌های عاشقانه

معاصر ارمنی است و «تویی خواب شیرین من» نام دارد. این کتاب شامل هفده ترانه ارمنی است که در آن پس از ترجمه شعرها، به‌طور مختصر به معرفی ترانه‌سرایان ارمنی پرداخته شده است. مترجم کتاب در بخشی از یادداشت ابتدایی کتاب نوشته: «زبان ارمنی، به علت برخورداری از نعمت وجود شاعران عشق‌پرداز و عاشق‌نواز و در نتیجه، دارابودن اشعار و ترانه‌های عاشقانه، زبانی غنی، متشخص و توانا است. شاعران ارمنی، با کمک‌گرفتن از قدرت فریحه، طبع لطیف، نازک‌خیالی، تعالی روح، تنوع تصاویر، افکار بلند، تسلط به کلام و احساسات سرشارشان، شجده‌ها کرده‌اند، به حدیث نامرگ عشق پرداخته‌اند؛ و با وجود فعل و انفعالات وسیع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، یک روز هم از اندیشیدن به عشق، فارغ نبوده‌اند. شاعران و ترانه‌سرایان ارمنی، حتی در بحرانی‌ترین مقاطع تاریخی و در دشوارترین شرایط جغرافیایی، با افسون شاعرانه، در قالب اشعار و ترانه‌های عاشقانه، بی‌وقفه، افسانه‌گوی عاشقان ارمنی و راوی عاشق‌تی‌ها و عشق‌های ارمنی‌ها شده‌اند.» ترانه‌های این مجموعه، همچنین برای این ترانه‌ها موسیقی ساخته شده و مردم این موسیقی‌ها را شنیده‌اند. این ترانه‌ها توسط آوازخوان‌های ارمنی خوانده شده و حتی برخی‌شان به‌وسیله خوانندگان بازخوانی و اجرای مجدد شده‌اند.

